



مفتون پلک ناز توام آن که در دعاست
سکری که در اجابت چشمان یار ماست
این آرزوی بسته به چین های بی شمار
پیشانی بلند پر از زخم بی شفاست
این ساز سینه سوز که بی وقفه می زنیم
با واژگان شرقی ما سخت آشناست
ما آهوان گمشده در دشت غربتیم
آیا مجال پویش فردایمان کجاست؟
با مرغکان مرده پغمان برادریم
سیمرغ عشقمان به همان درّه‌ها رهاست
با ماهیان قرغه قرینیم و خواهریم
حتی به رغم حادثه، امواجمان سراسر است

□

با کودکان گمشده در دشت های رنج
با ساعدی که چوری اش از خون چشم هاست
ره می بریم در شب ساحل به انتظار
در انتظار کشتی نوحی که حق ماست